

توتل بر دیوان ملک اشرفی بهار - از طبع شاعر الملک کزنده

آه نام عشق در دست می اصفی  
زر باد خاک آلوده آتش آبی صاف

ز باغ که زان درختن قهری برون رفت از همین

صوفی دانست از سخن در جمع بی اصفی  
از سوز باد فغان ز درخت شاخ در عودان

چون غنچه کند آردان در دگر سدا

بندت از باغ درختن در صفا زدن  
زد بال کسین صحن در شب کو ماف

که باز با بی غله با بسند است محله  
تا در تیر محله ز راه چه استیافت

آرگاه سروران چون نه آبی از لهران  
بالان و فرف خزان از باقی اگاف

بیل ز دستار روی برین نوازه لرزه  
در کجا راه گشتی ز صفت چون لاداف

صد ارمغان

لوتها رد لوان را

از نایم کنی حرفت در خانه کنی خنده تو  
به بودی عهدی نه شرف با خواهان در ترف  
تشنه به از علف در بر مع عرفا

مردم زنده این تو فغان بر نظم ذر آب بانی  
از روستان چون کما بیان دریا نای کاف  
بر سنگها عودت نه بر نسبی خوفی  
بر مقصدی بگوشی کردم انگش ف

آن روستا ای تو آید شهر از روستا  
خون ظلمت ماند رضا آید با شمعاف  
تا در پی در روزی آید اینی اندر کورن  
کم کم بیای موزه نه از روستا کاف

خیاگر از راستی چون دم زد از غوغای  
نظم لودان از سامری داره اسکاف  
بی صد اثر نه در زمان برکت زار در بیان  
در سایه آفت زبان صراغ شود احباب



محلہ ارفاق - در توطعہ برداران با شہادہ اللہ

سہ سمن گویان تک ماہ تک جوہان ملک  
عزیزتہ حق جوہان ملک و صاف ادو صاف  
بر دنیا را در صحن سایہ قرآن گرد در سن  
آنہ قرآن خون روزی در سالہ باضعاف  
روشن بریں ترنگہ از مہلا دستگام  
آنای کہ مہوم رنگہ بنہ در صفا  
دران ادو مخزون بود با صکف اطلون بود  
کہ کہ ندانم خون بود در خون صفا  
تا آفرینش را سبب علم و ادب باشد زری  
تا فریاد علم و ادب مددوم است ارفاق  
علم و ادب بکران ادو قضیہ منہر صدان ادو  
سرد عمل عدلان ادو با ملک ادو صفا

پہلوی سوم سال سرد زم از صفیہ ۱۸۸۳ تا ۱۸۷۱

۱۹۳۱/۱۳۱۱